

یکی بی نیت مطایف و دیگری بجزئی و بالفم جوستان و دو لایق بلغم
و نکست زرد و بعضی ناسکیای کردن **جذوف** بالفتح ناسکیای و زرد
کننده **جذوف** بالفتح غالب بدن مرض و سخت آرزو شدن **جذوف** بالفتح
شدن و کتاده شدن دندانهای پیش و جامه بیرون کردن و روی پنهان
بودن زن به جای **جذوف** بالفتح و گروه مردم و محل بسیار بار و نام مردانه
کرد آوردن و هم واحد راجع کردن و بالفم سخت دست فرام آوردن
جذوف بالکسر اکثر چیز و جاع کردن و هیکل بزرگ و جاع الایم خوردن
شراب باشد خاقان گوید **جذوف** بر سخت طهارت کن از جاع الایم و این
را بعضی شرح گفته اند از کتب لغت معلوم میشود که این معنی است
جذوف نزدیک بدان **جذوف** فرام کرده شده و فرام آمده گان و لشکر و قید کردن
و بالفم و لذت یبیم مردم در امیحه از قبایل بسیار **جذوف** علما که کردن گناه کار
کنند **جذوف** جامع **جذوف** جامع و دارنده و جار تا که قابل بسن و بالان شود و مادری
که اول بار بختن شود و ششتری که چهار سال برود کشته باشد **جذوف** بالضم
کرسنگی و کرسن شدن **جذوف** بالفتح و سکون نمزده اهل دندان
و ترسیدن **جذوف** بالفتح برون و نقصان کردن **جذوف** بالضم میل که
زین را بکاد و دهر باشد بر دروان شدن شکم از بیضه **جذوف**
بالضم بریدن مرغ **جذوف** بالفتح بختین کور و شراب کز طرف او برکت ده
و یک است درین که خوردن و بی تشنگی نکند **جذوف** بالفتح بریدن پستان
در رفتن **جذوف** بالفتح کاویدن زمین و بدیل خاک و کل بر کشیدن و بالفم و
جای که کتب در وجه خود فارسی دیگر گویند و بعضی دلیخ ترین است **جذوف**
بالضم و لایق و بلغم و لذت دیدار مردی که غذا طعام را خورد **جذوف**

آسان

آسان گرفتن کار را **جذوف** به سه حرکت و ضم افصح است بختین و
قیاس کردن و بریح و نرا و جزان و جزئی که بختین کند معرب است
و بالفم و لذت دیدار اجاب **جذوف** بالفتح افکندن و بر زمین زدن خاک بر کندن
جذوف بالفتح و لذت دیدار جماع مردم با عدد بسیار و لذت زیاد
حذف و بالفم و لذت دیدار و پوست نکو و خرم و ظرفی که از پوست گوسفند
و جذا خشید و منگ گفته که نصف او بریزد و مانند و لوس از بند
بخ خرقا که کافر شود و شیخ کلان سال و هر چه بختین و بالکسر جازایان
جذوف بالضم بر وجه زمین بلند که غلیظ و نرنا باشد و ماد سخت
فرخ درین تشبیه و بسیار گو آوارش که در رفتار **جذوف** بالضم
جذوف بالضم خشک شدن **جذوف** کماه خشک **جذوف** بالضم
فایز خشک **جذوف** بالضم بریزد یا ریزد گان کل و جزان و بریدن
و بر کندن و بالکسر جها گفته و هم نهی و حیوان پوست کشته شده
شکم دریده و هر چه میان تنی باشد **جذوف** بختین میل کردن **جذوف** بالضم
زین است و شکم و اندرون چیزی و در کد زانیدن و بختین فرخ و
در دن خالی شدن **جذوف** بالفتح **جذوف** بالفتح با تهنیت عزت که
رای آن شهری دیگر نرسد و بختین جالبص شهرت معرب **جذوف**
بالضم و کسر غلو که ریسان بر دوک پیچیده و جولا هر و غلو که کمی اندازند
و صاحب صلاح گوید گمان که در باشد **جذوف** بالفتح تا داشته ریسان
در بلاد اسلام و او زرد دست لطیف الطاهر است و بعد از آن جالبص
مطران است و بعد از آن استخف و بعد از آن قیس و بعد از آن شاک
جذوف بالضم و لذت خوردن و خوردن و مانند آن معرب کوزه و دهنی است بهرا

جذوف

جذوف

بختین